

## بحث در باره چگونگی مکتب فلسفی پوزیتویسم منطقی

### Logical Positivism

پوزیتویسم منطقی عبارت از يك نهضت فلسفی است که در نیمه اول قرن بیستم ایجاد گردیده و در دانشگاههای ممالک غربی مقام اول را نسبت بمکتب دیگر فلسفه احراز کرده است. بانی این مکتب موریتز شلیک (۱) (۱۹۳۶-۱۸۸۲) نام دارد که در سال ۱۹۲۴ مجمعی بنام «مجمع وین» با عضویت اشخاصی از جمله ژ. برگمان (۲) ر. کارناب (۳) ح. فیگل (۴) ف. فرانک (۵) ک. گویدل (۶) ح. هپن (۷) او. نورات (۸) و اف. وایزمن (۹) بامطالعاتی در باره فلسفه مکتبی در تحت عنوان پوزیتویسم منطقی تشکیل داد این مجمع بامرگ شلیک در سال ۱۹۳۶ از بین رفت. این نهضت از نظر تاریخی تحت تأثیر سه جریان بشرح ذیل واقع شده است. ۱-امپریسیسم (۱۰) و پوزیتویسم (۱۱) قدیم هیوم (۱۲) - میل (۱۳) و ماخ (۱۴) ۲ - متدولوژی علم تجربی که علمائی در اواسط قرن ۱۹ بنا بنظر خود آنرا توسعه داده و تکامل بخشیده اند و از آن جمله اند هلم هولتر (۱۵) ماخ (۱۶) پوانکاره (۱۷) دوهم (۱۸) بولتزمن (۱۹) ایشتن (۲۰) ۳-منطق سمبلیک (۲۱) و تحلیل منطقی زبان (۲۲) که فرژ (۲۳) و ایت هسد (۲۴) و راسل (۲۵) و ویتجن اشتاین (۲۶) اولین افرادی بودند که این نظریات را ترکیب کرده و توسعه دادند. نظریات مجمع وین **Viennacircle** به پوزیتویسم منطقی موسوم است ولی بعضی

۴۹۵

- 
- R . Carnap - ۳ g . Bergmann - ۲ Moritzschlick - ۱  
 H . Hahn - ۷ K . gödel - ۶ Ph . Frank - ۵ H . Feigl - ۴  
 Empiricism - ۱۰ F . Waismann - ۹ O . Neurath - ۷  
 Mach - ۱۴ Mill - ۱۳ Hume - ۱۲ positivism - ۱۱  
 Duhem - ۱۸ Poincaré - ۱۷ Mach - ۱۶ Helmholtz - ۱۵  
 - ۲۲ Symbolic Logic - ۲۱ Einstein - ۲۰ Boltzmann - ۱۹  
 Whitehead - ۲۴ Frege - ۲۳ Logical Analysis of Language  
 Wittgenstein - ۲۶ Russel - ۲۵

از اعضاء این مجمع ترجیح داده اند که به امپیریسم منطقی Logical Empiricism خوانده شود.

از زمانیکه مکتب ماتریالیسم دیالکتیک از طرف دوتن از دانشمندان بنام قرن نوزدهم بنیان یافت مکاتب متعدده فلسفی بورژوازی در مقابل این دانش روبه‌های مختلفی اتخاذ کردند جمعی از فلاسفه خود را با آن آشنا نکرده و هیچگاه نخواسته‌اند بچنین دانشی علم و اطلاع یابند یا از فعالیت و موجودیت آن شه‌ای بر زبان رانده و در باره آن گفتگویی کرده باشند و چنان مینمود که ماتریالیسم دیالکتیک بجای دیگر تعلق دارد و در دیاری اقامت گزیده که از قلمرو و حدود جهان‌ما دور و مهجور است پاره‌ای از مکاتب بورژوازی که انکار موجودیت آنرا از عهده خویش خارج میدیدند برای عناد و دشمنی رفته و بغض و عداوت را بجای بحث و تحقیق قرار دادند و بعضی که ناگزیر از بحث در مسائل و اصول آن بوده‌اند هر یک بنا بر فکر و رویه خود اصول آنرا بشکلی که برای ایشان رد و طرد آن ممکن باشد تغییر داده و با آنکه پاره‌ای از مسائل را بطرزی وانمود کرده و تفسیر نموده‌اند که با فلسفه و نظریه بورژوازی منطبق گردد فلسفه بورژوازی از زمان ایجاد ماتریالیسم دیالکتیک بشعب و شاخه‌های متعددی تقسیم شده است و مساعی اکثر ایشان بدانت مصروف گردیده که هر چه بیشتر مباحث فلسفی آنان پیچیده و غامض تر باشد و فقط در محیط مدرسین فلسفه و خطبای آکادمی و متخصصین فن معروف و مشهور گردد بدیهی است خواست جامعه سرمایه داری چنین است که سلاح پوسیده و زنگ زده خویش را از آزمایش و امتحان مردم دور دارد و با هیاهو و خودآرایی برندگی آنرا گاه و بیگاه اعلام نماید و با توسل به پاره‌ای توجیحات یارد و بپهوده در قلمرو افکار و عقاید تکیه گاهی برای حکومت زوال پذیر خود تدارک کند. ولی این محدودیت و انحصار مباحث فلسفی در محوطه آکادمی مانع آن نگردیده که پاره‌ای مسائل را بشکل عامیانه آن از بلند گوه‌های مختلف بنام منافع عموم پخش نمایند و خصوصا که از زمان اختراع رادیو فلسفه بورژوازی در بخش موالید سحر و افسون خویش کوشش بسیار بخرج داده‌اند.

ماتریالیسم دیالکتیک قاطعترین و ثابت‌ترین فلسفه ماتریالیستی است یعنی آن که هیچگونه شائبه ایدئالیستی و یا بیم‌وقوع تردیدی در معنای واقعی ماتریالیسم در آن نمیرود از اینرو در قطب مخالف ایدئالیسم قرار دارد و با موازین و اصولی که بدست داده است هر یک از فلسفه‌های متنازل و یا بصورت ماتریالیست را میتوان از نظر تقسیم فلسفه بدو اردوی ایدئالیسم و ماتریالیسم ممتاز و جدای از یکدیگر تشخیص داد. یعنی در یکطرف ماتریالیسم دیالکتیک در حال رشد و نمو و وارث پیشرفت و ترقی از منہ سابق و سوق فلسفه بطرف علم قرار گرفته و در طرف دیگر مکاتب مختلفه ایدئالیسم واقع شده‌اند که با توجه باختلاط و ناهم‌آهنگی و گسیختگی بنیان و اساس آن و شرایط ناموزون او خود انعکاسی از جامعه بورژوازی و از هم پاشیدگی پایه‌آن میباشد.

بین دو قطب قطعی و ثابت ماتریالیسم دیالکتیک و ایدئالیسم مکاتب مختلفه دیگری هستند که ملایم و موافق با پاره‌ای از اصول ماتریالیسم بوده ولی ماتریالیست ثابت و قاطع نمیشاند و از شائبه ایدئالیستی بدور نبوده و رنگی از آن بجای خویش دارند از جمله اینگونه مکاتب میتوان مکتب پوزیتیویسم منطقی را فردا جلای تعریف مذکور دانست

چه آنکه بانیان این مکتب در مدعیات خود گفته‌اند که منظور ایشان اذکر آراء و عقایدی بنام پوزیتویسم منطقی همانا زدودن آثار متافیزیکی از فلسفه پوزیتویسم است تا آنکه این فلسفه مأموریت تاریخی خود را که عبارت از تحلیل مسائل و مطالب قطعی علم میباشد باصحت و درستی بانجام رساند و مادر توضیحات بعد خواهیم دید که تا چه مقدار در این ادعا صادقند.

مکتب پوزیتویسم منطقی از دو طرف مورد انتقاد قرار گرفته است یکی انتقاد از راست و دیگری انتقاد از چپ از طرف راست از آن نظر از این مکتب انتقاد شده است که بنا بدعای خود مسائل و مباحث متافیزیک را از جمله مسائل بیپوده می‌شمارد و آنها را حقیق و بی‌فایده می‌خواند زیرا بنظر او هیچیک از احکام و فروض متافیزیک از راه تجربه تحقق نییابد و چیزی بر معارف و علوم مثبت بشری نمی‌افزاید برای آنکه نشان دهیم نحوه انتقاد راست از فلسفه پوزیتویسم منطقی چگونه است بطور اختصار نظریات جود C.E.M. Joad یکی از متفلسفین معاصر انگلستان را یعنی آن قسمت از بیانات او که این فلسفه را معرفی میکنند در اینجا می‌آوریم و برای آنکه مقال طولانی نگردد از بحث فلسفی او صرف نظر مینماییم.

جود Joad میگوید «طرفداری از عقاید و نظریات پوزیتویسم منطقی بحث روزی بوده فلاسفه حرفه‌ای و متذوقین فلسفی و شاگردان قسمت فلسفه در اکسفورد متمایل بآن گردیده و مرتبه اول هرگونه بحث فلسفی را با استناد بآن شروع مینمایند پوزیتویسم منطقی تکیه گاه خود را در انگلستان فرار داده و در آنجا نفوق و برتری خویش را در محیط اکسفورد و بین دانشجویان و فلاسفه آن قسمت بدست آورده است» Joad مدعیست که مردان و زنان جوان در تحت تاثیر فلسفه مذکور جمیع مطالعات را انکار کرده و متافیزیک را نامعقول و بیپوده میدانند و مسائل مورد احترام و ثابت جهان فلاسفه را چون مثل افلاطونی - حق - زیبایی - خیر مطلق خدای توصیفی لایق تمیز و دکارت و مطلق هگل و موضوعات ثابت و واقعیات ذهنی را بسخریه گرفته و با وضع موهنی مردود و مطرود میدانند Joad نظریه پوزیتویسم منطقی را درباره‌ای جهات همرنگ خصوصیات عقاید دینی می‌شمارد و این اظهار را در تحت دو عنوان یکی «تمصب» دیگری «جزمیت» قرار میدهد و میگوید همانطور که طرفداران مذهب باین پایه از خصوصیات مذکوره رسیده‌اند طرفداران پوزیتویسم منطقی هم از دو صفت فوق مبرا نمیشوند.

تمصب مربوط به پیروان فلسفه را در این میدانند که از بحث در مسائل متافیزیک امتناع دارند و آنرا قابل توجه مردم و روشنفکر نمیدانند اضافه میکنند هر کس بغاظر آورد که مسائل متافیزیک از جمله مطالبی بوده است که افکار و توجه فلاسفه را از «افلاطون» تا «اکیناس» و از «اسپینوزا» تا «هگل» و از «برادلی» تا «وایت هِد» بخود مشغول داشته عدم استیلام و استفسار از طرفداران فلسفه پوزیتویسم منطقی باینکه برای چه چیز و بچه علت و بنا بر چه قدرتی خود را مجاز میدانند که مسائل مزبور را که فلاسفه بزرگی بمطالعه آن اشتغال داشته‌اند بدون آنکه اساسی در این کار داشته باشند مردود شمارند بنظر معقول نمیرسد. جود ادامه میدهد در هر صورت در عصر حاضر رد نظریات متافیزیک و بیپوده دانستن او خواه بلحاظ افکار پوزیتویسم منطقی و یا از نظر ترتیب و روش مورد پسند روزامری واضح و پیش پا افتاده است و حقیقت این است که متعلمین فلسفه همان گفتار سابق را باینکه منطبق

عبارت از مشتبی الفاظ است و متافیزیک نظریه‌ای عقیم و بیفایده منعکس مینمایند و بعضی پارا فراتر گزاده و اشتغالات کلاسیک فلاسفه را نه فقط اتلاف وقت می‌شمارند بلکه آنرا مشخصاً جهل و غیابوت بحساب می‌آورند از اینرو طرفدارین فلسفه پوزیتیویسم منطقی ادعا دارند که ایشان آزادکننده بوده و از آنجهت قیام کرده‌اند که فلاسفه را از بارگرانی که در جریان قرون با اندیشه‌های بیهوده بدوش داشته‌اند مستخلص نمایند و چون بنظر آنان فلسفه پیشینیان جهل و خرافه‌ای بیش نیست ایشان مأموریت ازاله آنرا دارند.

Joad ادامه می‌دهد: دومین خصوصیت پوزیتیویسم منطقی جزمی بودن ایشانست و مطلب و بی‌عبارتی از پیروان این مکتب نیست که قسمتهائی از اصول جزمی آنان را در بر نداشته باشد چون « اصل تحقق (۱) و ابجاب (۲) و ساختمان منطقی (۳) و یا آنکه بسا تصریح پاره‌ای از مسائل مهم فلسفی چنان نشان میدهند که بنحومشخص و قطعی آن‌مسائل را حل نموده و ازمیان برداشته‌اند

تا اینجا استنباط یکی از افراد جناح راست را در باره فلسفه پوزیتیویسم منطقی و معرفی آنرا از طرف او شرح دادیم ولی چون این مکتب را ادعا این است که خود را ماتریالیسم می‌شمارد و متافیزیک را هیچ میندارد بحث و تحلیل این ادعا با توجه بقاطعیت ماتریالیسم دیالکتیک در ماتریالیست بودن ماهیت آن باید تشخیص گردد و چگونه ممکن است با بودن مکتب دیالکتیک افراد دیگری با طرح پاره‌ای مسائل خود را ماتریالیست بدانند و مدعی صفا و قطعیت او درایشرا باشند بنا بر این برای تعیین ماهیت پوزیتیویسم منطقی نظرو رویه او را نسبت بفلسفه ماقبل او در اروپا منحصراً بیان نموده و در نظریات این مکتب بحث مستوفی خواهیم نمود.

مکتب فلاسفه یونان نشان میداد که علاوه از آنچه که محسوس ماست و درجهان خارج وجود دارد و معلوم علم ما میباشد نظم دیگری از حقیقت و واقعیت که محتوی امور و مسائل قابل توجه و دقت است وجود دارد و مفاهیم وابسته باین نظم که عبارت از خیر، جمال و حقیقت باشد پایه و اساس آنرا تشکیل داده و زمینه اخلاق، علم الجمال و منطق را ایجاد کرده است و به توضیح دیگرجهان نظمی از نظر اخلاق دارد که پاره‌ای از امور صحیح و پاره‌ای غلط و نظمی از جمال را واجداست که مضی اشیاء زیبا و جمعی زشت و نازیباست و احکام و تصدیقاتی موجودند که برخی دارای حقیقت و مفهوم و مصداق قابل انطباق دارند و پاره‌ای غلط و غیر منطبق میباشد و بنا بر عقیده جمعی از فلاسفه جهان مظهر تام و تمام الوحیت و متحد و منحل در یکدیگرند و الوهیت جهانست که منشاء خیر، جمال و حقیقت است و علمی که به بحث از مفاهیم مذکور پرداخته بنام متافیزیک معروف است.

سلسله دیگر از حرکت فکری اروپا مکتب اصحاب تجربه است که بنا گذاران فلاسفه انگلیس بوده‌اند از جان لوك شروع گردیده و به جیمز ختم میشود این دسته از فلاسفه هستند که علم و معرفت را محصول تجربه دانسته و منحصر در محسوس میدانند هرچند که جان لوك بانی این مکتب است ولی هیوم آنرا بصورت بهتر و زیباتری به بحث نهاده است و پوزیتیویسم منطقی در خود اثری از افکار هیوم را دارد فلسفه پوزیتیویسم منطقی با عقاید

و آرائی که دارد مسائل را اینچنین طرح مینماید و میگوید جمیع قضایاییکه دارای معنی و مفهومی هستند بدو قسمت قابل تقسیمند قضایاییکه بامواد و محتوبات تجربی معروض نظرند و قضایاییکه «اولی» *a priori* بوده و از محیط و قلمروی تجربه خارجند قسمت اول از آنرو که دارای بعضی امکانات تجربه حسی میباشد و بنحو مشخص و بارز میتوان بر حقیقت و یا بظان آن حکم کرد قابلیت مطالعه و پذیرش را داشته و مورد توجهند ولی قضایای از نوع دوم که بیشتر اصول ریاضی و منطقی را شامل است از آنرو محقق و مشخص می-توانند باشند که تاب تحلیل را دارا بوده و میتوان آنها را تحلیل نمود سایر اصول و مصد-حات متافیزیک که از جهان مألوف ما بدور بوده نه تجربه را در آن راه است و نه تحلیل میپذیرند اصولی بی معنی و نا محقق اند از اینرو مسائل و قضایای متافیزیک ناصواب و قابل توجیه و تایید نمیباشند. در هر صورت بنظر مکتب پوزیتیویسم منطقی آنچه که محسوس است معتبر بوده و در غیر اینصورت بیهوده و ناچیز است

پوزیتیویسم منطقی يك فلسفه علمی نیست - پوزیتیویسم منطقی دارای این نظر است که ساختن يك «سیستم» فلسفی بی مورد و خطرناک است. تمام معارف بایستی مبتنی بر تجربه و علم تجربی باشد و این راه تنها راه معرفت مثبت است. طرفداران فلسفه پوزیتیویسم منطقی این مکتب را يك نوع از تحقیقات فلسفی میدانند که به سیستمهای فلسفی گذشته شکست قاطعی داده است و تکامل کاملا جدیدی در فلسفه علمی و تجربی ایجاد کرده است. ولی متأسفانه طرفداران پوزیتیویسم منطقی آن خصوصیات اساسی این مکتب را که با توجه بآن خصوصیات هر اسمی میتوان بروی گزارد جز نام فلسفه علمی نادیده گرفته و وارد در بحث و گفتگو مینمایند

۴۹۹

اولین خصوصیت پوزیتیویسم منطقی آنست که در حالیکه علم تجربی را تنها راه به معرفت مثبت می شمارد وظیفه فلسفه را آن میدانند که نتایج حاصله از علوم را تفسیر و توجیه نماید و این بیان و عقیده را از آنرو اتخاذ کرده اند که ادراکات فردی موضوعی است که تمام معرفت از آن تحصیل گردیده و بدست آمده است لذا بنا بر اساس این فرضیه معرفت، معرفت علمی روابط متقابل قوانین هر کت جهان مادی عینی تفسیر و توجیه نمی گردد بلکه ترتیبات و نتایج و ساختمانهای قوانین در «معلوم حس» *seusedata* منحصر و محدود گردیده است

علیهذا نتیجه این فرضیه این خواهد بود که جوهر نظریات پوزیتیویسم منطقی در تلاش و کوشش است تا مقصد و هدف معرفت انسانی را محدود به «محسوس» و محاط در محتوی و موضوع حس بدانند

مباحث علمی و ساءلمی است که بشر را دائما در راه توسعه معرفت طبیعت و تسلط بر طبیعت قدرت و نیرو میبخشد و تکامل علمی اقتضا دارد که هر گونه محدودیتی را از راه برداشته و وسعت کار و پژوهش دانش و علم را تدارک کند از اینرو هر گونه محدودیتی که در این راه یافت میشود بایستی شدیداً مورد حمله قرار گرفته و مغلوب گردد و علم با تکامل تکنیک جدید و نظریات تازه همیشه این نقش را در راه مغلوبیت هر گونه مانعی انجام داده است ولی بالعکس پوزیتیویسم که مدعیست طرفدار فلسفه و مثبت است حدی مطلق در نقشه و هدف معرفت علمی ایجاد کرده است.

۲- از آنرو که پوزیتیویسم منطقی معرفت را محدود به نتایج محسوس کرده و این چنین «معلوم» data را نقطه شروع تمام معارف می‌شمارد با مللزمه هرگز نمیتواند اسلوب علمی که اسلوبی برای تحصیل معرفت میدانند تامین و تعیین کند و نمیتواند وضی عقلی برای اسلوب خویش عرضه دارد

اگر معرفت از «معلوم حسی» فرد شروع شود چگونه ممکن است فرض و عمل علمی را مشخص و یا برجا نود زیرا فرض و عمل باید با حقائق عینی خارجی تطبیق شده و با انجام رسد اگر معرفت شخصی منحصر در محسوس باشد موجودیت حقائق عینی که باید فرض با عمل تطبیق گردد امکان تحقق نخواهد یافت

پوزیتیویسم منطقی چون «راسل» در راه اختراع «اصول موضوعه» Postulate برای تحقق بخشیدن به نتایج علمی گام برمیدارد در حالیکه همان اصول موضوعه قابلیت واجد بودن تحقق عقلی را دارا نمیباشند بدیهی است نتیجه این کار آن خواهد شد که پوزیتیویسم منطقی هم در آخر کار چون هیوم Hume و راسل Russell باین نتیجه برسند که جمیع فهم ما از جهان بر چیزی جز عادات و غرائز زمان تولد مبتنی نیست.

۳- پوزیتیویسم منطقی که مدعیست راه جدیدی در فلسفه دوران نظریات متافیزیکی فلاسفه قدیم میگشاید در خود جمیع عناصر متافیزیکی را جمع دارد اسلوب پوزیتیویسم در فلسفه آنطور که خود را نشان میدهد عبادت از اسلوبی برای تهیه نظریات متافیزیکی جدید است و نه آنطور که خودشان ادعا دارند

۴- در هر حال چون فلسفه‌های نظری گذشته - پوزیتیویسم که مدعیست آنها را با اسلوب جدید فلسفه علمی ریشه کن میکند خود فلسفه ای مافوق علم تاسیس نموده و در صددند که روی تکامل علم سیستم فلسفی جدیدی که هیچگونه ارتباط با فلسفه علمی مثبت ندارد بنا گزارند

۵- پوزیتیویسم منطقی سعی دارد علم را به فرضیاتی درباره نتایج «معلوم حس» Sense data تبدیل نموده و امکان فهم علمی جهان عینی و مکان انسان را در جهان انکار نماید بنابراین پوزیتیویسم نه فقط علم را نفی میکند بلکه با هر نظریه و فکری که علم متحد گردیده و از آن حمایت میکند، زیرا علم و نه علم پوزیتیویست دشمن هر گونه خرافات و سحر و افسون است. عقیده بماوراء الطبیعه گفتارهای گمراه کننده در خصوص طبیعت مرموز جهان و دستورات و سنن جزمی کشف و شهود و اعتقاد بآنچه که مافوق تجربه و دلیل است و آنچه که این امور را تجویز و یا تایید مینماید بایستی در تحت شعاع و درخشندگی معرفت علمی نابود و منهدم گردند ولی اگر پوزیتیویسم منطقی مباحث و مسائل علمی را تعلیم میدهد و پس از آن چیزی برای جهان عینی خارج کشف نکرده و فقط در تعلیمات خود منحصرأ به نتایج «معلوم حس» میپردازد خرافاتیان و کونه نظران بایستی بنا بر اصل مذکور از علم وحشت داشته و خائف باشند و بنا بر همین مورد هم هست که مخالفین علم و کشفیات علمی در مباحثات خود علیه دانش مثبت و مفید بشری از دلائل و توجیحات پوزیتیویسم منطقی استمداد کرده و بدان توسل میجویند

اصل تحقق Verification در تکامل اخیر خود پوزیتیویسم نظریه ای را اظهار کرده و اورا یکی از اصول مسلم فلسفه خویش قرارداد است و آن عبارتست از اینکه

فلسفه در اصل « تحلیل زبان و جبل است » این نظریه در مباحثات بیست ساله اول قرن حاضر در «مجمع وین» **Vienna Circle** بوجود آمده است موریتز شلیک **Moritz Schlick** پایه گزار این رشته از افکار فلسفی است

فلاسفه مکاتب مختلفه فلسفی بطور کلی سعی کرده اند که جوهر اجزاء جهان و علل مشکله جهانرا توضیح و بنا بفرضیاتی ساختمان جهانرا توجیه کنند و فلسفه بنظر ایشان متکفل بیان این مطلب بوده است ماتریالیست های متافیزیک میگویند که جهان از ذرات مادی تشکیل گردیده و بوجود آمده است و هر چه که واقع شده است از حرکات مکانیکی ذرات بوجود آمده است اید آلیستها جهان را روحانی و فعالیت را منحصربه نفوس و ارواح دانسته و ایجاد آنرا معلول علتی مفارق میسرند . شلیک جمیع این گفتار اعم از نظریه ماتریالیست های متافیزیک و اید آلیستها را نظریات متافیزیکی می داند .

پوزیتیویستها کلیه این فروض را مردود شمرده و بنظر آنان معرفت مبتنی بر تجربه است و این معرفت به « معلوم حس » ارتباط دارد که ما در تجربه خود با آن آشنائی داریم و این معرفت بایستی تحصیل گردد نه با نظر متافیزیکی بلکه با اسلوب علم تجربی ولی تاجائیکه پوزیتیویسم منطقی معرفت را منحصردر «معلوم حس» و محتوی حس میداند سیستم جهانی خودرا بر پایه «معلوم حس منظم» قرار میدهند از قیود متافیزیک و از دائره آن آزاد نگردیده و بیرون نیامده است . ماخ یکی از جمله فلاسفه اید آلیست است که او اونیته پایه فلسفی خودرا در کتاب معروف خویش بنام « تحلیل حواس » بر محسوس قرار داده است .

۵۰۱

شلیک و مکتب وین اینطور فکر کرده بودند که پوزیتیویسم دارای پارهای از مسائل و آراء متافیزیکی است و خود را مکلف دیدند تا آثار متافیزیک را از پوزیتیویسم زدوده و آنرا بنا بر ادعای خویش یکپارچه بفلسفه ای علمی در آورند شلیک معتقد بود که موادی کاملاً تجربی لازم است تاریخچه هر گونه فکر متافیزیکی را درباره ساختمان جهان و بنای علمی آن در آورد و برای این کاریک اصل ساده ای را بنظر خود برای طرد آثار متافیزیکی از پوزیتیویسم بوجود آورد شلیک گفته است هر چیزی که گفته شود بایستی واجد قابلیت تحقق تجربی باشد و یا آنکه مردود گردیده و بطلان آن اعلام گردد . بمبارت دیگر هر کس باید این قدرت را داشته باشد که با توجه به حکم درباره هر یک از امور جهان بگوید باچه نوع از تجربه این حکم قابلیت تحقق را واجد می شود و با کدام تجربه از دائره تحقق خارج گردیده و مردود و باطل عنوان میگردد . در هر حال باید اسلوبی را تهیه دیده و بکار برد که هر کس بتواند اقلاً بنا بر فرض حقیقت و یا بطلان حکمی را در تجربه به آزمایش گزارد و در باره آن حکم قطعی نماید شلیک میگوید احکام متافیزیک از جمله احکامیست که نمیتوان در تجربه آنرا محقق و یا باطل شمرد و با توجه بهر حکم متافیزیکی باید سؤال کرد چه فرقی است در اینکه این حکم محقق و یا مردود بحساب آید اگر تحقق و بطلان یک حکمی فرقی را ایجاد نکند و در هر صورت بی اثر بودن خودرا نمایش دهد میتوان آن حکم را از جمله احکام متافیزیکی دانست .

مثلاً در تجربه من چه فرقی بوجود خواهد آمد اگر جهان از ارواح و یا از ذرات مادی



تشکیل شده باشد؟ شلیک خاطر نشان میکند که از نظر ماتریالیست های متافیزیک و آیدالیست های متافیزیک عمل ارواح و یا ذرات از نظر تجربه که بی اثر بودن آنها را مینمایاند مساویست و هیچگونه امتیاز و فرقی را دارانیست و مثل آنست که گل سرخ بهر نام که خوانده شود بوی خوش خود را خواهد داشت خواه آنرا گل سرخ و یا چیز دیگر بنامند و خواه گل سرخ جسم باشد یا روح جزئی باشد یا کلی در هر حال ورود در اینگونه مباحث بیهوده صرفاً نوعی بازی با الفاظ است که از نظر تجربه و علم اثری بر آن مترتب نیست.

با توجه بجهت مذکوره و اینکه هر گونه حکم و بیانی درباره هر مسئله ای باید با توجه به تجربه محقق گردیده و یا باطل شمرده شود. شلیک در اول ضابطه و اصل « دلالت و معنای یک حکم یا بیان همانا اسلوب و روش تحقق آنست » عنوان نمود و از این اصل او نتایج شدید و دقیقی درباره مقصد آتی و آجل فلاسفه و بی اعتباری و بیهودگی فلسفه گذشته بدست آورد.

بنابر نظر شلیک فقط احکام واقعی و احکام علمی دارای معنی و دلالت است زیرا تحقق این احکام در تجربه محرز گردیده و به ثبوت رسیده است. بنابر احکام انتزاعی فلاسفه و احکامی که اثری از واقع و یا کلیات تجربی علم طبیعی را واجد نیستند بی معنی و بی اثرند و اخذ نتیجه در باره بیهودگی فلسفه توسط ویتجن اشتاین بشرح ذیل بیان گردیده.

« اسلوب صحیح فلسفه این خواهد بود که چیزی نگویید مگر آنچه که باید گفته شود یعنی قضایای علم طبیعی یعنی آنچه که هیچگونه ارتباطی با فلسفه ندارد و همچنین اگر کسی خواست چیزی متافیزیکی بگوید برای او توضیح دهد که او هیچگونه معنا و دلالتی برای علام معین قضایای اشعاری خویش قائل نگردیده و بدست نداده است. بدیهی است این اسلوب برای دیگران نارواست و ناراضی خواهند شد و مسلماً حس نخواهند کرد که ما با او فلسفه تعلیم میدهم ولی در هر حال این روش تنها اسلوب دقیق و صحیح میباشد.

شلیک بیان مذکور را با وضوح بیشتر ادا کرده است « بیش از این دیگر نباید در باره فلسفه کتابی نوشت باید تمام کتب بروش فلسفی نوشته شوند » مسلم است که منظور شلیک از این گفتار آنست که هدف و منظور نباید آن باشد که سیستمهای فلسفی ساخت و در باره اجزای مشکله جهان و چگونگی جوهری آن بایراد و اظهار نظر پرداخت بلکه منظور و هدف باید چنین باشد که احکام علمی مشخص و واضح گردد یعنی بصورتیکه با وضوح تمام تحقق خود را در تجربه نشان دهند اکنون که نظریات شلیک و مکتب پوزیتیویسم منطقی از نظر شناسائی فلسفی و چگونگی آن و اینکه فلسفه باید چه باشد و چه منظور و هدفی را مشخص و روشن نماید و از چه راه و طریقی امکان عقول را نسبت بجهان و واقعیت آن هدایت کند معین گردید این سؤال پیش میآید که آیا همانطور که شلیک گفته و مایل بوده است و دعوی داشته که پوزیتیویسم را از آثار و شائبه متافیزیک پاک و منزه نماید در واقع موفق بانجام مورد ادعا گردیده است یا نه؟

بنابر توضیحی که بعد داده خواهد شد پاسخ سؤال مزبور منفی است.



اصل تحقق که ضابطه مجدد این اصل پوزیتیویسم است که می گوید «فلسفه قضایای علم طبیعی را توجیه و تفسیر میکنند زیرا بنظر پوزیتیویسم معرفت علمی بر اساس «معلوم حس» بنا گردیده و موضوع فلسفه پوزیتیویسم هم همانا «معلوم حس» است. مؤلفات جهان معلوم پوزیتیویسم بنظر ایشان «معلوم حس» است و شلیک در این قسمت که گفته است بحث در باره مؤلفات جهان نظری متافیزیکی است بیانی صحیح کرده است ولی تمام کار شلیک این بوده است که یک مفهوم متافیزیکی «تجربه» را بجای یک مفهوم متافیزیکی «معلوم حس» بنشانند.

اصلی تحقق شلیک که گفته است «دلالت برحکم همانا شکل تحقق او در تجربه است» «تجربه» فردی را بیک مطلق متافیزیکی ترقی داده است. این «تجربه» آخرین حقیقت است چنانکه هیوم گفته است «اگر خیال خود را با آسمانها بفرستیم یا با آخرین حد جهان گسیل داریم ما نمیتوانیم هرگز وجودی را جز آنچه که در این دایره تنگ ظاهر شده است ادراک نمائیم.»

در هر حال تجربه مطلق شلیک که در اصل تحقق تجسم یافته نظریه ای متافیزیکی است و بر خلاف اظهار او که میخواست پوزیتیویسم را از متافیزیک برهاند خود مبلغ متافیزیک شده است.

### ترکیب نحوی منطقی زبان Logical syntax of Language

بیان شلیک که ظاهر در اصلاح و تنزیه پوزیتیویسم بود بنا بر آنچه که گذشت در اصل نظریه ای متافیزیکی و مخالف با نظریات فلسفه علمی نمایان گردید ولی پیروان شلیک در مجمع وین و مخصوصاً رودلف کارناب سعی وافری بکار بردند تا کتب خود را «بروش فلسفی» مختلفی بنویسند. شلیک در مجمع وین در جناح راست قرار داشت و کارناب که جناح چپ را در آن مجمع رهبری مینمود سعی کرد تا کاری بهتر و درخشانتر انجام دهد.

اولاً اعضاء مجمع وین نمیتوانستند با استیجابات شلیک راجع باصل تحقق و اینکه هیچگونه قضایای فلسفی نباید گفته و اظهار شود متقاعد گردند زیرا فلاسفه خواه و ناخواه از بیان مطالب و قضایای فلسفی خودداری نخواهند نمود و بلکه ادامه هم خواهند داد. و اگر مطالب و قضایائی که خواهند گفت «متافیزیکی» باشند و بایستی برای خدمت بعلم از بین برود باید ضابطه ای که وجه دلالت صحیح طبیعی قضایای فلسفی تعیین نماید کشف کرده و آنرا میزان صحت و سقم مطالب قرار داد.

ثانیاً ایشان میخواستند راهی برای تکامل فلسفه تجربی پیدا کرده و خود را از بند نظریات پیروان اصالت ذهن و ایدئالیسم افراطی که در دو بیست سال پوزیتیویسم را آلوده نموده اند برهانند چه که هیچیک از فیلسوفان پوزیتیویسم نتوانسته اند آنرا از بین بردارند. کارناب با توجه بزمینه ای که شلیک برای مطالعات و پژوهش فلسفی تهیه دیده بود اشکال بسیاری در برقراری اصل مورد توجه و نظر خود در باره توضیح موضوعات قضایای فلسفی نیافت بنابراین این «اصل تحقق» توجه او را به «زبان» و «منطق زبان» جلب کرد و احکام و نظریات متافیزیکی فلاسفه مورد نقد کارناب و پیروان او قرار گرفت نه از آن

نظر که فلاسفه مطلبی مشکوک و یا مغلوط گفته باشند بلکه از آن جهت که ایشان لغات را بشکلی در جمله آورده اند که تفحص و مطالعه انتقادی آنرا بی معنی نشان داده و از دائره «تحقق» خارج نموده و بیهوده پنداشته است.

بنا بر جهات مذکوره انتقاد مسائل و نظریات متافیزیک بر پایه «تحلیل زبان» قرار گرفت و اگر فلسفه پوزیتیویسم در نظر داشت که اسلوب تجربه را روشن و واضح نماید و معانی احکام علمی را مشخص کند این کار را بر پایه «تحلیل زبان» شروع نمود. بنا بر این میزان تشخیص صحیح تفحصات و مطالعات فلسفی «تحلیل منطقی زبان» انتخاب گردید و بنظر بانیان این اصل فلاسفه بی سبب و بخلط درباره طبیعت و جوهر جهان ببیان نظریات فلسفی دست زده اند هدف و منظور صحیح آنان میبایستی «تحلیل منطقی زبان» باشد یعنی تحلیل کلام در باره واقعات تجربی و احکام کلی که راجع به جهان اظهار شده و در آن کلیات تصریح گردیده است.

و چنان که کارناپ میفویسد «تفحص و پژوهش فلسفی یعنی تحقیق منطقی و آن هم همانا تحلیل زبان است» و این بار که بعقیده کارناپ موضوع فلسفه مشخص و معین شده است فوراً میتوانیم طبیعت قضایای فلسفی و امتیاز آنرا از قضایای تجربی علمی تمیز داده و جدا نمود و بنظر اوشلیک و ویجن اشتاین در قضاوت خویش باین که قضایای فلسفی بی معنیت و فقط قضایای تجربی علمی دارای معنی صحیح اند بر این ناصواب رفته اند البته قضایای فلسفی در باره طبیعت متافیزیکی جهان بیهوده و بی معنیت ولی فلسفه نباید خود را بطبیعت متافیزیکی جهان سرگرم و مشغول دارد بلکه باید طبیعت منطقی زبان را مورد توجه قرار دهد.

۵۰۴

بنا بر این کارناپ وجه امتیازی که بنظر او برای فلسفه اساسی است یعنی وجه امتیاز بین دو طبقه از احکام را بیان میکند. یک طبقه احکام واقعی علم طبیعی است که بایستی در تجربه محقق گردد و اصل تحقق متکفل این قسمت است و طبقه دیگر احکام در باره تحلیل زبان است که اولی را کارناپ «احکام عینی» «Object Statements» و دیگری را «احکام منطقی» «Logical Statements» می نامد احکام فلسفی جزء طبقه دوم یعنی جزء «احکام منطقی» است. کارناپ میگوید «احکام منطقی» هیچگونه رجوع و رابطه ای با «اعیان» Objects ندارند بلکه فقط به «علامت» «symbols» یعنی «لغات» «Words» مرتبطند زیرا این تحلیل در باره زبان است و نه در باره لغات که وجه ارتباط آنرا با اشیاء تعیین نماید. بنا بر این «تحلیل منطقی زبان» که اکنون بعقیده کارناپ با فلسفه عینیت کامل یافته و فلسفه چیز دیگری جز «تحلیل منطقی زبان» نیست هیچگونه رجوع و یا ارتباطی بین علامت و اعیانی که آن لغات دلیل آنهاست ندارد و مختصراً راجع بنسبت ساختمان منطقی علامت با یکدیگر یا ترکیب نحوی «Syntax» زبان میباشد و اگر بنسبت بین علامت و اعیان مدلول آنها رجوع کنیم باید کلام عینی «Object language» در فلسفه مورد استعمال قرار گیرد که این خود انحرافی بسوی متافیزیک خواهد بود.

کارناپ میگوید «بنا بر این احکام فلسفی باید در «ترکیب نحوی منطقی زبان» منظور گردد و بعقیده او جوهر ترکیب نحوی منطقی زبان راجع به خصوصیت و ممیزات «شکل» form بوده و هیچگونه رجوعی بمعانی علامت و یا به نحوه تعبیرات آن نمیشود بلکه فقط مختصراً با انواع ترتیب و نظم علامت که با آن تعبیرات پرداخته میگردد وجه میشود»

کارناپ در مرتبه اول اصل مورد نظر خود را بنام «تحلیل منطقی زبان» طرح نموده ولی بعداً دایره آنرا تنگتر و به «تحلیل منطقی ترکیب نحوی زبان» باخروج هر گونه رجوعی یعنی ومدلول آن تبدیل نمود. کارناپ فکر کرده است نه فقط يك زمینه روشن و منزهی برای فلسفه پوزیتیویسم منطقی ایجاد کرده است بلکه در آخرین تحلیل پوزیتیویسم منطقی را از هر گونه شائبه متافیزیکی پاک و مصفا نموده است.

**فقر تئوری پوزیتیویسم منطقی** - برتراند راسل سعی بسیاری بکار برده است که يك تکنیک منطقی قوی برای تکامل پوزیتیویسم ایجاد کند کارناپ هم برای آنکه پوزیتیویسم را از هر گونه نظر متافیزیکی تصفیه نماید دایره نظر راسل را تنگتر نموده و «منطق را ترکیب نحوی زبان» قلمداد میکند آنچه که از نظریات کارناپ در بدایت حال بچشم میخورد همانا فقر شدید او درباره مفهوم فلسفه است او موضوع فلسفه را به ملاحظه نحوه بیان احکام فلسفی تنزل میدهد بدون آنکه اجازه دهد معانی کلام و رابطه بین فکر و اشیاء را در نظر گرفت بنا بر نظر او ما نباید درباره جهانی که در آن زندگی میکنیم اندیشه نماییم بلکه فقط درباره ترکیب نحوی زبان خویش باید بحث کنیم و به همین علت است که فلسفه کارناپ یعنی پوزیتیویسم منطقی از محتویات فلسفه منحرف گردیده و به فقر فکری مبتلا شده است.

**فقر تئوری پوزیتیویسم منطقی** مخصوصاً در مورد بنحو بارزی خود نمائی میکند اول نسبت بتحلیل علم و دوم در مورد منطق کارناپ «تحلیل علم» را بزرگترین هدف و منظور فلسفه میدانند ولی این تحلیل به «تحلیل زبان علمی» تبدیل گردیده است و بحث درباره دلالات و معانی و صحت احکام علمی بکناری گزارده شده است.

۵۰۵

تنها توضیحی که میتوان بنا بقیده پوزیتیویسم منطقی برای علم قائل شد این است که علم عبارت است از يك «سلسله جمله‌های متغیر» که دائماً مورد «قبول» قرار میگیرد و «قبول» بنا بر تعریف آن عبارتست از تمییز مناسبات نحوی هر جمله علمی بیک سلسله از جمله‌های دیگر «صحت» هر فرضیه علمی مبتنی است بر اینکه چگونه آن فرضیه با جمله‌های علمی موجود و نه چیز دیگر متناسب بوده و منطبق گردد نتیجه این بیان بوسیله نورات Neurath همکار کارناپ بنحو ذیل بیان گردیده است «جمله باید با جمله‌ها مقایسه شود و نه با «تجربه‌ها» و نه با «جهان» و نه با چیز دیگر این دو یعنی «تجربه» و «جهان» کم و بیش به متافیزیک تصفیه شده تعلق دارد و بنابراین بایستی مردود و باطل شمرده شوند هر جمله جدیدی باید با مجموع جمله‌هایی که موجودند و مورد قبول قرار گرفته اند در مقابل یکدیگر قرار گیرند و آنگاه جمله‌ای صحیح خواهد بود که در سیستم جمله‌های مقبوله وارد شود و آنچه را که نمیتوانیم داخل در سیستم نماییم ناصحیح بوده و مردود است و اگر معمولاً مشکل باشد تصمیمی درباره جمله جدیدی اتخاذ نمود میتوانیم تمام سیستم جمله‌ها را تبویض نموده تا بتوانیم جمله جدید را در سیستم جا دهیم»

با توجه بمطالب مذکوره روشن میشود که این رفتار با علم بر چیزی جز شکل «تحلیل زبان علم» بنیان ندارد. کارناپ و نورات که بیان او نقل شد کاملاً محتوی علم را از نظر دور میدارند. کارناپ که واضح اصل تحلیل است نظام حقیقی تکامل معرفت علمی و کشفیات علم که وابستگی نوامیس و قوانین حرکت را در جهان واقع خارج نشان میدهد کاملاً نادیده میگیرد. از اینرو پوزیتیویسم منطقی فلسفه‌ای نظری‌تر و دورتر از فلسفه‌های نظری سابق از موازین و واقعیات علمی میباشد. محصول توجیه پوزیتیویسم منطقی از علم مفارقت

کامل فلسفه از علم است ولی نباید بطور قطع گفت که نظریات پوزیتیویسم منطقی ارتباطی با پاره‌ای از نظریات علمی ندارد و فاقد نفوذ در آن گونه علوم است و یاد فرضیه‌های علمی اخیر دخالته نداشته است بلکه باید گفت که نظریات پوزیتیویسم منطقی بسوق فرضیه‌های علمی بسوی فرمالیسم که نسبت به تکامل علم از معرفت حقیقی جهان خارج بیگانه است کمک مینماید خلاصه می‌کنیم: نظریات پوزیتیویسم منطقی در حقیقت با نظریات فرمالیستی در علم جدید موافق و منطبق است آنان طرفدار آن نیستند که فرضیه‌های علمی بایستی تصویر قابل درک و فهم روابط متقابل قوانین حرکت جهان واقعی را ارائه دهد بلکه فقط باید شامل ضوابط و مقرراتی برای بکار بردن آن ضوابط باشد.

این فرمالیسم در عصر حاضر بخصوص در فیزیک در مرتبه اول قرار گرفته است و علمای بورژوازی فقط در کار تهیه ضابطه **formule** برای جمع نتایج تجربیات خود می‌باشند و همینکه واقعیت این قوانین و روابط متقابل آنها با حرکت جهان واقعی خارج باید قابل درک و فهم باشد توجهی ندارند در قلمروی منطق پوزیتیویسم منطقی براه ناصواب رفته است بنظر آنان «منطق ترکیب نحوی زبان است» و این نظریه باین نتیجه میرسد که اصول منطق کاملاً نامشخص و قراردادیست و از اینرو منطقی که اختیار شده است بطور کامل با انتخاب آزاد آنستگی دارد.

این نتیجه توسط کارناپ با حماسه‌ای باین شرح بیان شده است کارناپ میگوید: «ما در حالی که با توجه به شکل زبان هم راجع بقوانین برای ساختمان جمله‌ها و هم راجع بقوانین تغییر شکل آن (قسمت اخیراً به اصول موضوعه **Postulate** و قوانین استنتاج **Inference** نام گذاری کرده است) آزادی کامل داشته و با اختیار کامل انتخاب می‌کنیم باید هر گونه اصول موضوعه و هر گونه استنتاج با آزادی انتخاب شوند.»

بطوریکه ملاحظه کردید پوزیتیویسم منطقی در قلمروی منطق هم براه ناصواب رفته است و با فرمالیسم افراطی در منطق همگام شده است زیرا اصول منطق وسیله‌ای برای درست فکر کردن در پاره جهان واقعی است نه آنکه کاملاً یک ساختمان علامت **Symbols** بطریق فرمالیستی.

در هر صورت از آنچه که گذشت دانسته میشود که مکتب پوزیتیویسم منطقی چه در قلمروی علم و چه در موضوع منطق بخلاف ادعای خود که میخواسته است پوزیتیویسم را از رنگ و اثر متافیزیکی پاک و منزّه نماید بدره مغوف و عمیق متافیزیک سرنگون گردیده و توافق فرضیه علمی را با جهان خارج انکار کرده است و منطق را هم بقوانین نحوی زبانی تنزل داده است تا اینجا ما بطور اختصار اساس فلسفی این مکتب را شرح دادیم بدیهی است در آینده بتحلیل عقاید و نظریات پوزیتیویسم منطقی هم از نظر فلسفه و هم از نظر اجتماع خواهیم پرداخت و نظریه این مکتب را درباره تحلیل منطقی زبان شرح خواهیم داد.